

فراتر از پیروزی و شکست

تأملی در باب قدرت، وجدان و سرنوشت نام‌ها

این‌که در افق سیاست، گاه فرد یا جریانی در هیئت پیروز ظاهر می‌شود و زمانی دیگر در قامت بازنده فرو می‌نشیند، نه استثناء، بلکه قاعده است؛ سیاست، میدان دگر دیسی مداوم نسبت‌هاست - جایی که قدرت، نه ثابت، بلکه سیال است و موقعیت‌ها، همچون سایه، در حرکت‌اند. در این قلمرو، پیروزی و شکست، بیش از آن‌که حقیقت باشند، نام‌هایی موقت‌اند که بر چهره‌ی واقعیت نهاده می‌شوند.

اما آن‌چه در نسبت با ایران رخ می‌دهد، از این بازی نام‌ها فراتر می‌رود. اینجا، دیگر با جابه‌جایی ساده‌ی موقعیت‌ها روبه‌رو نیستیم؛ بلکه با لحظه‌ای مواجهیم که در آن، سیاست از مرز خود عبور می‌کند و به قلمرو وجدان وارد می‌شود. جایی که دیگر نمی‌توان هر انتخابی را با منطق قدرت توجیه کرد.

اگر بپذیریم - و این پذیرش، شرط هر داوری است - که جنگ، نه ابزار، بلکه تجلی ویرانی است؛ نه راه‌حل، بلکه نفی امکان راه‌حل؛ آنگاه هر رضایت، هر سکوت، و هر هم‌سویی با آن، از سطح کنش سیاسی فراتر می‌رود و به سطحی دیگر ارتقا می‌یابد: سطح مسئولیت تاریخی.

در آن لحظه که انسانی، یا جریانی، آگاهانه چشم بر فرود آمدن ویرانی بر سر هم‌وطن خود می‌بندد - و آن را به امید قدرت می‌پذیرد - سیاست پایان می‌یابد. آنچه باقی می‌ماند، نه تحلیل، بلکه داوری است.

و داوری، آن‌گونه که تاریخ آن را به انجام می‌رساند، نه در هیاهوی اکنون، بلکه در سکوت پس از آن شکل می‌گیرد. در این سطح، دیگر نمی‌توان از «بازنده» به معنای رایج آن سخن گفت. زیرا شکست، در اینجا، نه از دست دادن قدرت، بلکه فروپاشی معیاری است که قدرت را قابل توجیه می‌کرد. آن‌که این معیار را از دست بدهد، هرچند در ظاهر بایستد، در باطن سقوط کرده است.

چنین کسانی، در حافظه‌ی تاریخ، نه به‌عنوان کنشگران یک بازی سیاسی، بلکه در شمار بازندگان بدنام ثبت می‌شوند - نه بدان سبب که شکست خورده‌اند، بلکه بدان سبب که در لحظه‌ای که باید میان انسان و قدرت انتخاب می‌کردند، قدرت را برگزیدند. بدنامی، در این معنا، نه یک برچسب، بلکه یک سرنوشت است؛ سرنوشتی که از درون انتخاب‌ها زاده می‌شود و از آن پس، از فرد جدا نمی‌گردد.

خطا، اگر از ناآگاهی برخیزد، شاید در افق زمان رنگ بیازد؛ اما آن‌گاه که آگاهانه و با علم به پیامدها صورت گیرد، دیگر خطا نیست یک تصمیم است، و تصمیم، همیشه صاحب خود را تعقیب می‌کند.

در چنین وضعی، زمان، مرهم نیست آینه است. نه می‌پوشاند، نه می‌بخشد، بلکه آنچه بوده است را، با وضوحی بیشتر باز می‌نمایاند.

و آنگاه که غبارِ اکنون فرو می‌نشیند و نام‌ها از هیجان لحظه تهی می‌شوند، آن‌چه باقی می‌ماند، نه ادعاست و نه روایت، بلکه نسبتِ هر کس با لحظه‌ای است که در آن، امکانِ انتخاب وجود داشت.

از همین‌رو، مسئله امروز، نه پیروزی است و نه شکست؛ بلکه نسبتِ انسان با آن چیزی است که انتخاب می‌کند. زیرا آن‌چه در نهایت در تاریخ باقی می‌ماند، نه آن است که چه کسی پیروز شد، بلکه آن است که چه کسی در کدام سوی این انتخاب ایستاد.

مهدی روسفید- برلن

10.04.2026